

نام کتاب: رقص زندگی

نویسنده: روزبه گارودی

مترجم: افضل وثوقی

طراح جلد: رضا موسوی

لیتوگرافی: سوره

چاپخانه: میثاق

صحافی: پارسیان

نوبت چاپ: ۱۳۸۹ / بهار

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۰۹۵۶-۰-۵

قیمت: ۵۰۰۰ تومان



انتشارات چراغ دیده / مشهد - بلوار سجاد

پاساژ پردیس - طبقه (۱-) - تلفن: ۰۵۱۱-۷۶۴۱۳۹۶

Cheragh-e Deedeh@yahoo.com

رقص زندگی

نویسنده: روزه کارودی

مترجم: دکتر افضل وثوقی

چراغ دید

سرشناسه: گارودی، روزه، ۱۹۱۳-م.

Garaudy, Roger

عنوان و نام پدیدآور: رقص زندگی/ روزه گارودی؛ مترجم افضل وثوقی.

مشخصات نشر: مشهد: چراغ دیده، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۳۱۹ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۰۹۵۶-۰-۵

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: Danser sa vie.

موضوع: رقص جدید-- تاریخ

موضوع: رقص -- فلسفه

شناسه افزوده: وثوقی، افضل، ۱۳۱۴- مترجم

رده‌بندی کنگره: GV۱۷۸۳/۳۲,۷ ۱۳۸۸

رده‌بندی دیویی: ۷۹۲/۸

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۶۰۴۱۱

فهرست مطالب

مقدمه‌ی مترجم.....	۷
مقدمه	۹
فصل اول: رقص به مثابه‌ی شیوه‌ای از زیستن	۱۵
فصل دوم: چگونه رقص به زبان مرده‌ای بدل شد	۴۱
فصل سوم: طلایه داران، مقدمه‌ای بر بیداری زیبای خفته	۷۱
فصل چهارم: ایزادورا دانکن رقصنده‌ی دیونیزوسی	۹۱
فصل پنجم: دنیشان: روت‌سن دنیس و تماس وی با مشرق زمین	۱۱۹
تدشان: تولد نظریه و تکنیک رقص نوین	۱۱۹
فصل ششم: آفرینندگان رقص نوین، مارتا گراهام	۱۴۳
فصل هفتم: ماری ویگمان، رقصنده‌ی نمایش فاوست رودلف فون لابان و منطق حرکت	۱۶۹
فصل هشتم: دوریس همفری، رابطه‌ی انسان با جهان	۲۰۳
فصل نهم: رقص بعد از ۱۹۵۰، رقص نو	۲۲۱
فصل دهم: موریس بزار و چشم‌انداز آینده‌ی هنر رقص	۲۶۳
فصل یازدهم: تاملی در وضع آینده‌ی هنر رقص	۲۹۳
مراجع و منابع	۳۰۹
زندگی و آثار روزه مارودی	۳۱۵

مقدمه‌ی مترجم

روژه گارودی، جامعه‌شناس، سیاستمدار، هنرشناس و فیلسوف فرانسوی، در ایران چهره‌ی کاملاً شناخته شده‌ای است و آثار زیادی از وی تاکنون به فارسی چاپ و منتشر شده است. او مردی جسور و باشهامت است که بر خلاف اکثر روشنفکران قرن بیستم اروپا که با تعصبی شدید تنها راه نجات بشر را استقرار جامعه‌ی سوسیالیستی می‌دانستند، بعد از چند دهه همگامی با جریان اندیشه‌ی مسلط عصر خود و سال‌های متمادی نوسان‌فکری بین مکتب‌های الحادی رایج و مسیحیت مسخ شده در غرب به نوعی خودآگاهی رسید تا به جایی که با نوشتن کتاب «نه مارکس، نه مسیح» راه تازه‌ای را برای کشف حقیقت در پیش گرفت و آن جستجوی حقیقت از لابلای تعالیم اسلام بود. وی پس از سالها مطالعات شخصی در حوزه‌ی اسلام، آشنایی با قرآن مجید، حشر و نشر با مسلمانان شمال آفریقا و بعدها با مشاهده‌ی وقوع انقلاب اسلامی، انقلابی بر مبنای دین، از نظر اعتقادی به اسلام روی آورد تا بالاخره در ۱۹۸۰ رسماً به دین اسلام گروید و نام اسلامی «رجاء» را برای خود برگزید. گارودی به این باور رسید که در دنیای جدید، که در آن مکاتب الحادی و نظام‌های کمونیستی و

لیبرال مبانی اخلاقی بشر را بیرحمانه پایمال می‌کنند، تنها راه نجات انسان، اسلام است.

گارودی خیلی زود مورد طعن و بغض هم مسلکان سابق قرار گرفت. از حزب کمونیست اخراج شد و پس از آن نیز به اثر پافشاری در افشای توطئه‌ی بین‌المللی تاسیس دولت اسرائیل، عملاً در مقابل تهدیدات صریح صهیونیست‌ها قرار گرفت، به دادگاه‌های فرانسه احضار شد و او را به پرداخت جرایم سنگین و چند سال حبس تعلیقی محکوم کردند.

گارودی سرگذشت تحول فکری خود را در طی ۵۰ سال اولیه‌ی فعالیت‌های سیاسی و مسلکی در کتاب جداگانه‌ای شرح و تحلیل کرده است. این کتاب که عنوان آن «سرگذشت قرن بیستم یا وصیت‌نامه‌ی فلسفی روزه گارودی» است، به محض انتشار در ۱۹۸۱، به وسیله‌ی مترجم کتاب حاضر ترجمه و توسط انتشارات سروش منتشر شد.

کتاب «رقص زندگی» یکی از آثار عمیق این فیلسوف است که در باب هنر به معنای عام و «رقص» به معنای شیوه‌ای هنری برای بیان اندیشه‌های ماورایی به نگارش درآمده است. این اثر از عمق و ارزش والایی برخوردار است و می‌تواند مورد استفاده‌ی دست‌اندرکاران هنر تئاتر، سینما و شعر و ادبیات قرار گیرد.

گارودی که اکنون ۹۷ سال عمر دارد، همچنان در عرصه‌ی پژوهش و تفکر فلسفی فعال است. آثار او که قریب به ۵۰ کتاب و تعداد بیشمار مقاله‌ی تحقیقی است، نشان از گستردگی دانش و تفکر وی می‌دهند. فهرست این آثار در آخر همین کتاب، همراه با سرگذشت تفصیلی گارودی خواهد آمد.

افضل وثوقی

مقدمه

از نشانه‌های ویژه‌ی زمانه است که ناگهان می‌بینیم فیلسوفی آراسته به خصایل مردان عمل، چون روزه گارودی به مسائل رقص روی آورد و آنها را با روشنی و دقت و نیز با تغزلی راستین بیان کند. هنگام خواندن این تحقیق، همه‌ی معتقدات و اندیشه‌هایم را باز یافت‌م که به سخنی گویا که خودم از ادایش عاجزم بیان شده‌اند.

چند سال پیش، ایام تعطیلات تابستانی به یکی از جزایر مدیترانه‌ی شرقی رفته بودم. جزیره‌ای که در آن زمان هنوز آرام و دور از جنجال جماعت سیاحان بود. من در آنجا هفته‌های متوالی با زندگی ماهیگیران و دهقانان واقعی اخت شدم. یک زندگی سرشار از هوای لطیف و پاک، آب و آفتاب و گیاهان وحشی. آن‌جا شب هنگام که آفتاب در افق پنهان می‌شود، مردم در میدان دهکده، بین دو قهوه‌خانه‌ی منحصر آن، در کنار چشمه و زیر درخت تنومند وسط میدان و در راهی که به بندر منتهی می‌شود گرد هم می‌آیند. دهقانان جوان به این طرف و آن طرف می‌روند. به همدیگر نگاه می‌کنند و با لبخند سلام می‌دهند. می‌روند و باز برمی‌گردند و عاقبت در کنار دیوار سنگی روی صندلی‌ها و نیمکت‌های قهوه‌خانه و یا در کنار چشمه می‌نشینند. تاریکی به سرعت همه جا را فرا می‌گیرد. این از خصوصیات غروب نواحی

شرقی است و با فرا رسیدن شب سکوت برقرار می‌شود. لحظه‌ای بعد مردم شروع به گپ زدن می‌کنند. این گپ آرام و دوستانه، بعد از مدتی بلند و بلندتر می‌شود و به صورت بحث و حتی مجادله‌ی لفظی در می‌آید. گویی هیچ کس با عقیده‌ی دیگری موافق نیست. سوء تفاهم کامل. و بعضی شب‌ها کار به کتک‌کاری و دعوای بی‌دلیل می‌کشد. صبح روز بعد وقتی از آنها علت دعوا را پرسید، یک جواب بیشتر نمی‌دهند: «خب دیگه، حرفمون شد!»

آن‌ها همگی متعلق به یک نژاد و یک طبقه‌ی اجتماعی هستند. هم‌زبان‌اند و غالباً همسن و سال. با تمام این احوال، کلمات واحد برای هر کدام از آنان یک مفهوم جداگانه دارد. افسانه‌ی بابل^۱ است که تکرار می‌شود. اما بعضی شب‌ها، مدتی سکوت ادامه می‌یابد و بعد می‌بینید که یک نفر از میان جمعیت بلند می‌شود و شروع به رقصیدن می‌کند. دومی به او می‌پیوندد و سپس سومی و چهارمی. بقیه فقط به تماشای رقص اکتفا می‌کنند، ولی در نگاه‌های همه‌ی آنان احساسی واحد و یکپارچگی عمیقی دیده می‌شود. همه‌ی آنان در این رقص سهیم و شریکند.

رقص تا دل شب به طول می‌انجامد. رقص‌کنندگان به نوبت جای خود را به دیگری می‌دهند. در آخر شب که همه‌ی اهل ده به سوی خانه‌های خود رهسپار می‌شوند، شادمانی واقعی، آسودگی خاطر و توافق روحی بی‌خداشه‌ای در حرکات و نگاه‌هایشان موج می‌زند. سخن مایه‌ی جدال و گسیختگی است و رقص سرچشمه‌ی یگانگی و پیوند. پیوند انسان با هم نوع خود، پیوند فرد با جهان.

رقص یک آئین است. آئینی مقدس، و آئینی اجتماعی. در هر رقصی این خصیصه‌ی دوگانه را که ریشه‌ی هر فعالیت بشری است می‌توان باز شناخت. آدمی در برابر جهان ناشناخته تنهاست و از این رهگذر دستخوش احساس

اضطراب و ترس و احساس کشش به سوی دنیای پر اسرار. و این است که کلام کاری از پیش نمی‌برد. اینکه فلان حقیقت را خدا، مطلق، طبیعت، یا تصادف بنامیم، چه مشکلی را گشوده‌ایم؟ حال آن که لمس و درک آن حقیقت است که ضرورت دارد. آدمی در ورای درک حقیقت به جستجوی تماس و پیوند با آن است، رقص زاده‌ی این نیاز است. نیاز به شناخت ناشناختنی و نیاز به پیوند و رابطه با غیرخود، این است آنچه در رقص مذهبی نهفته است.

آدمی عنصری است وابسته به یک گروه قومی، اجتماعی و فرهنگی معین. او نیاز دارد که خویشتن را وابسته و جدایی‌ناپذیر از این گروه بداند و با افراد دیگر وابسته به گروه پیوند ناگسستنی داشته باشد. رقص بیش از قوانین، رسوم، زبان و بیش از هیات ظاهر قادر به بیان این وابستگی است. وقتی که دست‌ها درهم حلقه می‌شود: چوبی یا فاراندول^۲ یا هر نوع دیگر با ملودی و برگردان واحد تحقق می‌یابد. و این است آنچه در رقص غیرمذهبی باز می‌یابیم.

در رقص مذهبی، هنرمند یک انسان تنهاست که در برابر دنیای پر از مجهول و ناشناختنی به بیان احساس اضطراب و دلهره‌اش می‌پردازد. و در رقص غیرمذهبی گروهی متحد، با آهنگی واحد به بیان پیوند اجتماعی خویش دست می‌زند. خمیرمایه و ریشه‌ی واقعی هر رقص را باید منحصرآ در این دو شیوه‌ی بیان جستجو کرد.

در بطن یک تمدن آشفته و ستمگر، سخن گفتن از تنهایی و انزوای انسان عصر ما، سخنی بدیع نیست. لیکن رنجی که او می‌برد منحصر به این احساس تنهایی و بی‌تکیه‌گاهی نیست. او به ویژه از گسیختگی، از شقه شدن وجود خویش در عذاب است. در این زمانه بین تربیت جسم و تربیت روح، بین

جسم و آنچه را که ما عادتاً... عادتاً... چه می‌دانم در اینجا هم کمیت کلمه لنگ است آری آنچه را که روح، قلب، مکاشفه یا عرفان ماوراء می‌نامیم، پیوندی نیست. علوم تجربی به صورت عالمگیر دست به تجرید همه‌ی اینها زده است. مذهب به تنهایی نیازهای فکری بشر را ارضا نمی‌کند. از یکسو قوه‌ی ادراک ما جسم را انکار می‌کند و از سوی دیگر دانش پزشکی همه چیز را تنها در کالبد آدمی می‌جوید و مایل نیست از فکر و روح سخن به میان آید.

آری ما در دنیایی مملو از آدم‌های مثله شده و اقلیج زندگی می‌کنیم. انسانی که در تمام ساعات روز، شش روز در هفته، در اداره، در موقع رانندگی، در منزل، در مقابل تلویزیون، سر میز غذا، در همه جا جز یک قسمت کوچک از پوسته‌ی مغزی خود را به کار نمی‌اندازد و روز یکشنبه و روزهای تعطیل، از محیط روزمره‌ی خود می‌گریزد، دست به نوعی فعالیت شبه ورزشی نامربوط می‌زند، فعالیتی که هیچ رابطه‌ای با ژرفای واقعی وجود او ندارد. لحظه‌ای به سوی روح دست می‌یازد و لحظه‌ای دیگر به جسم می‌پردازد. اینجا سخن از عشق است و آنجا سخن از شهوت، نوعی تشریح زنده‌ی دائمی است با این تفاوت که در زمانه‌ی ما خود قربانی، این تشریح اضطراب و دلهره‌ی آن را به روشنی درک می‌کند.

اما رقص یکی از نادرترین فعالیت‌های آدمی است که در آن فرد انسانی، تمامی وجود خویش، جسم و فکر و روح خود را یک پارچه به آن می‌سپارد. آری رقص، ورزش به معنای کامل کلمه است.

رقص همچنین نوعی تأمل و اندیشه است. وسیله‌ی شناختی هم درون‌گرا و هم برون‌گراست. چند سال پیش در هند با یکی از اساتید فن یوگا، یک مرتاض شهیر، برخوردیم. من در این ملاقات از عشق خود به آموختن این فن

سخن به میان آوردم. آموختن فن واقعی یوگا به صورتی عمیق و فلسفی، نه این تمرین‌های پیش یا افتاده‌ی آدم‌های دلزده و کسل. او در جواب من گفت: «کلمه‌ی یوگا یعنی پیوستگی و اتحاد. شما می‌توانید این اتحاد را در رقص باز جویید. چه، رقص جز آن نیست. شما استاد رقص هستید و بدانید که شیوا^۳ پادشاه جهان، آن مرتاض بزرگ اسم دیگری هم دارد: ناتاراجا^۴ و ناتاراجا به معنای سلطان رقص است. شما می‌رقصید، این از بخت و اقبال شماس است. بگذارید فن یوگایی که در جستجوی آنید به صورت همین رقص باشد. همین شما را کفایت است.» و در لحظه‌ای که از او جدا می‌شدم، در حالی که مرا به دقت می‌نگریست افزود: «ای کاش همه‌ی غریبان دوباره هنر رقصیدن را فرا می‌گرفتند!»

نمایش رقص در زمان ما هر روز قدمی تازه به سوی موفقیت برمی‌دارد. تماشاگران رقص معاصر که بیشتر از جوانان هستند، روز به روز به آن اقبال می‌کنند. در قرن بیستم رقص باله همان مقامی را دارا شده است که اپرا در قرن ۱۹ و تئاتر در قرن ۱۷ و ۱۸ داشت. امروز رقص در خانواده‌ی هنرها، آن مقامی را که مسیحیت و جامعه‌ی متعصب مذهبیون قرون گذشته از او سلب کرده بودند باز می‌یابد. ولی آیا همین کافی است؟

رقص تنها یک نمایش نیست. اگر یک انقلاب عمیق در این هنر، او را به مقام واقعی خود در قلب جامعه‌ای که به بازیافتن هویت خویش برخاسته است بازنگرداند، فریادهای شوق و تحسین تماشاگر جوان و پرحرارت هرگز به جایی نمی‌رسد.

برای کودکان نیز آموختن رقص از یادگیری حساب و جغرافیا و حتی سخن گفتن واجب‌تر است. نباید اجازه داد کودکی که رقص‌کنان و دست و پا زنان چشم به جهان می‌گشاید، تحت تاثیر تربیتی عقیم‌کننده و استعداد

کش، زبان حرکات را به فراموشی بسپارد. باید هر فردی، بعد از تماشای رقص و خروج از سالن به این نکته بیندیشد و آن را با دیدی به مقیاس تمامی زندگی، نه به مقیاس سالن و صحنه بنگرد و آنگاه شادی حاصل از تماشای رقص را به همه‌ی زوایای حیات آدمی تعمیم دهد. جایگاه رقص تنها روی صحنه نیست. در همه جاست: منزل، کوچه و در زندگی.

در آن صورت، همان‌گونه که نیچه در تولد تراژدی می‌گوید در دنیای رقص بردگان آزاد می‌شوند. تمامی آن بندهای خصمانه‌ای که فقر و استبداد و سنت‌های وقیح بر دست و پای آدمیان بسته‌اند از هم می‌گسلد و اینک در حوزه‌ی هم نوائی جهانی، این انجیل مقدس عصر، هر فردی وجود خویش را با دیگری نه تنها متحد، هم آواز و در هم آمیخته می‌بیند، بلکه هر دو به صورت تنی واحد، وجودی واحد در می‌آیند. گویی حجاب مائیا^۵ از هم دریده و در برابر این وحدت ازلی، از آن حجاب جز تکه‌های گسیخته و پاره چیزی برجای نمی‌ماند.

موريس بژار

پاورقی‌ها:

(۱) بابل، در "عهد عتیق"، شهری در ناحیه‌ی بابل (بین النهرین)، که اخلاف نوح (که به یک زمان تکلم می‌کردند) بر آن شدند که در آن برجی بسازند (برج بابل) تا بدان وسیله به آسمان برسند. برای همین بلندپروازی چنان شدند که سخن یکدیگر را نمی‌فهمیدند (پیدایش ۱۱، ۹-۷). (دایره المعارف فارسی).

2) Farandole

3) Shiva

4) Nataraja

۵) Maïa، در اساطیر یونان مائیا یکی از هفت خواهران اطلس و مادر هرمس Hermes است. مائیا

بزرگترین و زیباترین این هفت خواهر است.

6) Maurice Béjart